

نیاید و درست هم نباشد که انسان‌ها را با عنوان موجودات مختار در قالب مشخص و از پیش تعیین شده سوسیالیسم قرار دهیم. در تفسیر سوسیالیستی از خدایگان و بنده و مبارزه بردگان در مقابل خدایگان ممکن است احترام متقابل به وجود نیاید. تنها در تفسیر لیبرالی از مبارزه بردگان در برابر خدایگان ممکن است شأن و منزلت برابر به وجود آید. بدین ترتیب زیربنای تاریخ همین مبارزه انسان‌ها برایشان برابر و احترام متقابل است و از این رو لیبرالیسم آخرین دین انسان و آخرین میکانیزم فلسفی برای زیست انسانی و الزاماً انسان لیبرال آخرین انسان است و به این شکل پایان تاریخ در لیبرال دموکراسی نیز رقم می‌خورد، نه در کمونیسم.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مقاله‌ای نوشت که همه را شوکه کرد. عنوان مقاله «پایان تاریخ» و مدعای اصلی آن تا حدی زیادی رادیکال و حتی به گفته «ایچ لسناف»^۱ خشم‌آلود بود. همه می‌پرسیدند تاریخ چگونه پایان یافته است، در حالی که همچنان جریان دارد و انسان‌ها همچنان در حال نقش‌آفرینی در تاریخ بشر هستند. او سپس در سال ۱۹۹۲ در کتابی تحت عنوان «پایان تاریخ و آخرین انسان» ایده خود را بیشتر شرح داد و به بسیاری از پرسش‌هایی که در پی مقاله اولیه‌اش به وجود آمده بود پاسخ گفت. ما حاصل ایده فوکویاما جالب است و ما را برای شناخت بهتر از آرمان شهید مزاری و دلیل گسترش نام و یادش در طول زمان بهتر یاری می‌رساند.

فوکویاما پس از شکست کمونیسم در جهان تفسیری از لیبرال دموکراسی غربی ارائه می‌دهد که آن را آخرین دین بشر و آخرین تلاش ممکن و یک چارچوب فلسفی برای زیست انسانی معرفی می‌کند. این تعریف از لیبرال دموکراسی مبتنی بر فلسفه هگل به روایت «الکساندر کوژو»^۲ استوار است.

بر اساس نظریه هگل به روایت کوژو تاریخ یا پیشرفت جهان نه بر اساس نیروهای تولید و اقتصاد، آن گونه که مارکس می‌گفت، بلکه بر اساس «مبارزه انسان‌ها برای به رسمیت شناخته شدن شأن‌شان» از طرف هم‌نوعانشان بوده است و ویژگی این تاریخ هم به دست آوردن روزافزون این شأن است؛ یعنی به وجود آمدن احترام متقابل میان انسان‌ها.^۳ بر این اساس کوژو که تفسیری از خدایگان و بنده هگل ارائه می‌کند به این اندیشه دامن می‌زند که زیربنای تاریخ اقتصاد نیست. بلکه مبارزه انسان‌هایی است که به عنوان برده در برابر خدایان مقاومت می‌کنند. این مقاومت سبب می‌شود که برابری و شأن و منزلت برابر به وجود آید. بر اساس تفسیر کوژو این منزلت برابر مبتنی بر نگاه سوسیالیستی ممکن است به وجود

در پاسخ به این پرسش که چرا علی‌رغم پیچیدگی‌هایی که در جنگ‌های داخلی وجود داشت و علی‌رغم اتهام‌ها و ابهام‌هایی که در مورد تمام چهره‌های سیاسی و نظامی دهه هفتاد و سران مجاهدین مطرح است، شهید مزاری هرچه زمان می‌گذرد نام و یادش فراگیرتر می‌شود، باید به تلاش‌های او برای بازگرداندن منزلت انسانی و برابر شهروندان کشور انگشت گذاشت.

۱ - مایکل ایچ. لسناف، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ص ۲۷۱، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۵.

۲ - الکساندر کوژو (۱۹۰۲-۱۹۶۸) فیلسوف فرانسوی روس تبار بود که تفسیر خاص و قابل توجه از آثار هگل ارائه کرد. به خصوص تفسیر او از کتاب «خدایگان و بنده» بسیار مشهور است. او به عنوان یک سیاستمدار فرانسوی در تأسیس اتحادیه اروپا به عنوان مبنای فلسفی مبتنی بر ارائه جامعه جهانی مدنی و آرمان شهرگرایی جهانی نقش بسزاداشت.

۳ - لسناف، پیشین.

شهید مزاری در زندگی خود چیزی نداشت. او نه مثل دیگران ثروتمند بود نه به دنبال ثروت رفت. فقیرترین خانواده را در میان مردم ممنوع خود داشت و هیچ‌گاه در فکر آن نیز نبود که برای روز مبادا پس انداز کند یا نگران جایگاه سیاسی خود باشد و با هزاران نیرنگ و ترفند بخواهد آن جایگاه را همچنان حفظ کند. شهید مزاری نه نیروی قدرتمند نظامی داشت که توسط آن‌ها مخالفان را سرکوب کند و نگران از دست دادن قدرت باشد. او هرگز به دنبال انحصار قدرت نبود و نمی‌خواست به کسی به خاطر مسائل قومی، حزبی، سمتی و جناحی ستم روا دارد و این ستم را با هزاران لطایف‌الحیل توجیه کند.

شهید مزاری مثل دیگر رهبران جهادی هرگز از بهترین موترها و امکانات رفاهی استفاده نکرد و با پایین‌ترین قشر جامعه خود منزلت برابر داشت. هر کاری می‌کرد صرفاً برای نظاهروری‌کاری نبود. او یک لباس را تا زمانی که خوب کهنه و پاره پاره نمی‌شد می‌پوشید و هیچ‌گاه این کار ننگ نداشت. او به راحتی در برابر ضعیف‌ترین قشر جامعه با ملاطفت و ملایمت برخورد می‌کرد ولی در برابر گردن‌فرازان با غرور و اقتدار کامل صحبت می‌کرد. در برابر هیچ زورمند و انحصارطلبی لکنت زبان پیدا نمی‌کرد. تمام آنچه می‌کرد و می‌گفت بر مبنای منزلت انسانی و شأن برابر انجام می‌داد. **بنیاد اندیشه** او بارها تأکید کرد که نه می‌خواهیم بر کسی ستم روا ۱۳۹۴

بداریم و نه ستم کسی را می‌پذیریم. شهید مزاری تنها کسی بود که در برابر هیچ قومی از در تهاخر و گردن‌فرازی وارد نشد. بلکه تأکید می‌کرد که مشکل افغانستان تنها از راه همدیگر‌پذیری و گفتگو حل می‌شود. شهید مزاری به گفته رئیس جمهور غنی در اوج جنگ، جنگ را راه حل نمی‌دانست و می‌گفت تفکر حذف، انحصار و زیاده‌طلبی ره به جایی نمی‌برد و تنها بحران را به تأخیر می‌اندازد و طولانی می‌سازد. شهید مزاری مرد جنگ و مقاومت بود؛ اما آن را هرگز بر سر مردم بی‌گناه نیاورد و همواره تأکید می‌کرد که اگر برادران خیلی علاقه‌مند به جنگ هستند بیایید در بیرون از شهرها زورآزمایی کنیم و بگذاریم در درون شهرها با آرامش و خاطر آسوده زندگی کنند.

شهید مزاری به این دلیل ماندگار شد و سخنش برای

همیشه جدید می‌نماید که از برادری و منزلت انسانی و برابر سخن می‌گفت. او نه تنها شعار برادری سر می‌داد بلکه بدان واقفاً عمل می‌کرد. او می‌گفت: «ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌طلبی، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد.» یا در جای دیگری گفت: «دشمنی ملیت‌ها فاجعه بزرگی در افغانستان است، اینجا باید برادری ملیت‌ها مطرح گردد.»

برادری ملیت‌ها به معنای تحقق همان وضعیتی بود که فوکویاما در کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» بیان می‌کرد. شهید مزاری برای بیان مواضع و دیدگاه‌های خود به هیچ‌یک از این‌گونه مقولات فلسفی تکیه نمی‌کرد و چه بسا به لحاظ نظری هیچ‌گاه بر چنین آموزه‌های فلسفی وقوف نداشت؛ اما عملاً به این نتیجه رسیده بود که تا زمانی که برادری تحقق نیابد و انسان‌ها منزلت برابر و شأن مساوی با همدیگر پیدا نکنند هرگز برادری یا به عبارتی صلح پایدار به وجود نمی‌آید. از این رو آرمان برادری به مثابه آخرین مرحله صلح پایدار آرزوی هر انسانی است که از ستم و نابرابری رنج برده است. امروزه شاید اهمیت برابری و برادری چندان قابل درک نباشد؛ اما در گذشته تنها آرزوی بشر برادری و منزلت برابر و در نهایت تحقق کرامت انسانی برای همه انسان‌ها بوده است.

شهید مزاری از آن جهت محور تاریخ این مرز و بوم را تغییر داد و بر مدار انسانی شدن قرار داد که برای همه آدم‌ها شأن برابر می‌خواست. این آرمان همان چیزی است که هگل به روایت کوژوو به گفته فوکویاما وضعیت نهایی بشر است. وضعیتی که دیگر نیازی به هیچ میکانیزم و ساختار آرمانی نیست. بلکه آدم‌ها از ابتدای حیات خود مبارزه و تلاش کرده‌اند تا به همین مرحله برسند.

در بیست و ششمین سالگرد شهادت شهید وحدت ملی و یارانش، هفتمین شماره «عدالت و امید» را به همین موضوع اختصاص دادیم: «شهید مزاری؛ جمهوریت و صلح». شاید این موضوع در ابتدا به نظر کمی عجیب آید؛ ولی وقتی آرمان شهید مزاری را تحلیل می‌کنیم درست به همان جایی می‌رسیم که صلح معنای واقعی خود را پیدا می‌کند؛ یعنی

تحقق برادری و شأن برابرا انسان‌ها.

در این راستا مقالات و تحلیل‌های بسیاری از سوی دوستداران شهید مزاری و نخبگان علمی جامعه ما برای تحریریه عدالت و امید رسید که ما تنها بخشی از آن‌ها را انتخاب کردیم و بخش‌های مهم دیگر باقی ماند. این استقبال از اندیشه شهید مزاری و قلم زدن به نام و یاد جاودانه آن پیر فرزانه نشان از گسترش روزافزون آرمان‌های او دارد. این شور و هیجانی که شهید مزاری اکنون پس از بیست و شش سال برمی‌انگیزد نشانه آشکار حقانیت آرمان‌های شهید مزاری است. هیچ‌یک از شخصیت سیاسی و جهادی دیگر تاکنون چنین مورد استقبال نسل تحصیل کرده و نخبگان علمی قرار نگرفته است.

بخش دیگر از این شماره که مسلماً مهم‌ترین بخش آن نیز هست، گفتگوی اختصاصی با استاد سرور دانش معاون دوم ریاست جمهوری اسلامی افغانستان درباره مناسبات درونی و تشکیلاتی سازمان نصر و نگاهی به نقش شهید مزاری در این تشکیلات سیاسی موفق هزاره‌گی است. عنوان این گفتگورا ما گذاشته‌ایم «روایت تازه از رهبری شورایی سازمان نصر و نقش شهید مزاری». استاد با حوصله‌مندی و بزرگواری تمام به پرسش‌های ما پاسخ گفته است و اتفاقاً نخستین روایت واقعی و نسبتاً مفصل از مناسبات درونی رهبری سازمان نصر افغانستان است. سازمان نصر شاید در عمر سیاسی هزاره‌ها یکی از موفق‌ترین سازمان‌های سیاسی است که هم به لحاظ نحوه رهبری و هم به لحاظ تشکیلاتی و هم به لحاظ برآیند سیاسی نمونه بوده است. جالب این است که همه سازمان‌های سیاسی در آن عصر متکی به قدرت افراد و مبتنی بر اقتدارگرایی فردی شکل گرفته است و انسان‌های کاریزما در آن‌ها نقش ایفا می‌کرده‌اند؛ اما سازمان نصر تنها یک کاریزما نداشت. بلکه همه انسان‌هایی که در این سازمان گرد آمده بودند هر کدام در جای خود نقش کاریزماتیک داشتند و برای پیروانشان الگو و نمونه بودند.

ماهیت ایدئولوژیک مبتنی بر ایدئولوژی اسلام شیعی عمدتاً با قرائت کسانی چون شریعتی بخش دیگر این سازمان سیاسی بود؛ اما این خصوصیت سبب نشده بود که سازمان

نصر کاملاً صبغه سوسیالیستی بگیرد یا چنان در دام اسلام سیاسی ایدئولوژیک بیفتد که افراطی‌گری و جزم‌گرایی آن را از واقعیت‌های عینی جامعه‌اش دور سازد. سازمان نصر به لحاظ تربیت اعضای شاخص خود به دنبال الگوهایی چون سوسیالیست خدایپرست بود که شریعتی درباره «ابوذر» می‌گفت. ولی به لحاظ کار تشکیلاتی مبتنی بر نوعی قواعد سوسیال دموکراسی منحصر به فرد و تکین بود. بخش اول که مربوط به افراد می‌شد، انسان‌های پاک، صادق، متعهد به آرمان‌های بزرگ و آگاه به تاریخ خود بود و در بخش دوم تبدیل به یک نهاد سیاسی قدرتمند و پرجاذبه شده بود. همه این موارد در این گفتگو آمده است؛ اما از زوایای آن روشن است که حرف‌های نگفته بسیار باقی مانده است و مجال دیگر و بیشتر می‌طلبد. امیدواریم که بتوانیم سرفصل‌های این گفتگوی ناب را در سال‌های بعد و فرصت‌های بعد تبدیل به روایت‌های روشن‌تر و با جزئیات بیشتر کنیم.

هدف این است که این روایت‌ها بتواند بر ویرانه‌های تاریخ غمبار گذشته ما بناهای مجلل و با ظرفیت‌های امروزی بنا کند. مجموعه‌ای که شهید مزاری با همراهان خود در ابتدا به نام سازمان نصر و سپس به طور کامل در قامت حزب وحدت اسلامی افغانستان بنا کردند اگر درست و با همان هویت واقعی خود روایت شود زیربنای یک تاریخ نوین را می‌سازد. زمانه و شرایط اضطراری نتوانست بر شهید مزاری چنان خود را تحمیل کند که او را در کام نگاه تنگ قومی محصور سازد و از آرمان‌های بزرگش غافل بسازد. بلکه شهید مزاری اگر حتی هزاره هم می‌گفت به طور عریان می‌گفت که این شعار برای این است که همه انسان‌ها در این سرزمین باید برابر زندگی کنند و دیگر از تبعیض، توهین، تحقیر و تهاجر خبری نباشد. کلان روایت اصلی و پارادایم حاکم برگزیده شهید مزاری و یارانش آرمان برادری است. برادری بر اساس تفسیری که شهید مزاری با زبان ساده و بی‌آلایش همیشه تفسیر می‌کرد به معنای برابری و محو تبعیض و تفکر حذف بود. از این جهت برادری به روایت شهید مزاری همان صلح پایدار و به وجود آمدن جامعه انسانی با شأن و منزلت برابر بود.